

مساله‌ی هویت ملی در ایران<sup>۱</sup>علم صالح<sup>۲</sup>

برگردان و تلخیص: آرش ترکمه و آیدین ترکمه

## مقدمه:

پرسش اصلی این نوشته این است که آیا ایدئولوژی اسلامی تهران<sup>۳</sup> توانایی تطبیق با ملی‌گرایی را دارد؟ بری بوزان (Barry Buzan) استدلال می‌کند که هویت اجتماعی، بخش کانونی مسئله‌ی امنیت است. با توجه به این مسئله آیا ایران اسلامی در حفظ و ایجاد هویت ملی منسجم، موفق بوده است؟ آیا انقلاب اسلامی توانسته است معیارهای اسلامی‌اش را درون هویت افراد تزریق کند؟ متخصصان، هویت ایرانی را دربرگیرنده‌ی مولفه‌های متعددی می‌دانند. برای نمونه سعید زاهد ریشه‌های چندبعدی و پیچیده‌ی هویت ایرانیان را توضیح می‌دهد. ذبیح‌الله صفا زبان فارسی و بنیاد پادشاهی را در این خصوص بااهمیت می‌داند. مظهری بر معیارهای ایرانی و اسلامی تأکید می‌کند. مسکوب تاریخ و زبان را به عنوان مهم‌ترین جنبه‌های هویت ایرانی در نظر می‌گیرد. سروش، فرهنگ ایرانی، فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی را سه جزء مهم هویت ایرانی می‌داند. فرهنگ رجایی، سنت زرتشتی را به جنبه‌های ایرانی، اسلامی و مدرن می‌افزاید. و نیکی کدی جغرافیای فلات ایران، زبان فارسی و نظام مذهبی شیعه را به عنوان عوامل اصلی سازنده‌ی هویت ایرانی ذکر می‌کند. ملی‌گرایی در ایران بر عظمت میراث پیش از اسلام همچون منبع هویت ایرانی استوار است که از میهن‌دوستی سرزمینی حمایت می‌کند. در دوره‌ی پهلوی، ملی‌گرایی ایرانی گرایش‌های ضداسلامی و دیگری‌ستیز را اتخاذ و تلاش کرد تا هویت افراد را بر پایه‌ی زبان فارسی، میراث فرهنگی زرتشتی، و تاریخ امپراطوری شاهانه همچون امپراطوری هخامنشی قرار دهد.

پس از انقلاب سال ۱۹۷۹، به نظر می‌رسید گفتمان اسلامی آیت‌الله روح‌الله خمینی، دیدگاه جزم‌اندیش ضدملی‌گرایانه و فرااسلامی امت را اختیار کرده است که مدعی پیامی جهان‌شمول و نوعی قیومیت/سرپرستی گسترده‌ی اسلامی است. طبق این گفتمان گرایش‌های ملی، محصول تفکر غربی و در نتیجه همچون ابزاری برای تضعیف وحدت اسلام نگریسته می‌شد. مفهوم جهان‌شمول امت، که مرزهای دولت‌ها را درمی‌نوردد، سنخیتی با ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه که دولت/کشورمحور نداشت. این نوشته بر دویارگی بین ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی تمرکز دارد و اختلافات بین این دو را چالشی برای ایدئولوژی دولت و هویت جامعه می‌انگارد. این چالش جنبه‌ی بنیادین در فهم هویت ایرانی است. دگرگونی جامعه‌ی ایران از ملی‌گرا به اسلام‌گرا در طول زمان به رویارویی میان این دو نیروی مخالف منجر شده است. در این نوشته به آگاهی جمعی ایرانیان و ریشه‌های تاریخی‌اش در نسبت با هویت ملی ایرانی پرداخته شده است. ملی‌گرایی در ایران به انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ بازمی‌گردد. در اوایل قرن بیستم، نخبگان ایرانی، با تأکید بر ایده‌ی ملی‌گرایی به دنبال بازشکل‌دهی و بازسازی هویت ملی ایرانی بودند.

<sup>۱</sup> این متن برگرفته از فصل سوم (صص. ۴۵-۵۸) کتاب هویت قومی و دولت در ایران نوشته‌ی علم صالح است. مشخصات کتاب‌شناختی کتاب به ترتیب زیر است:

Saleh, Alam. (2013) *Ethnic Identity and the State in Iran*, Hampshire: Macmillan.

<sup>۲</sup> علم صالح در هر سه مقطع کارشناسی، ارشد و دکتری دانش‌آموخته‌ی مدرسه‌ی سیاست و مطالعات بین‌الملل دانشگاه لیدز انگلستان است و در حال حاضر به تدریس سیاست خاورمیانه در دانشگاه لنکستر مشغول است. او همچنین از دبیران نشریه‌ی *British Journal of Middle Eastern Studies* است.

<sup>۳</sup> در بحث‌های ژئوپلیتیکی گاهی به جای نام کشورها نام پایتخت‌شان آورده می‌شود. م

این نوشته همچنین دکتربین ایران همچون ملتی موهومی (imagined) را ارزیابی می‌کند. با ارجاع دوباره به مفهوم شرق‌شناسی، پیشینه‌ی درازمدت ایرانیان در جستجوی هویت و خاستگاهی اصیل بررسی می‌شود. شرق‌شناسی، از نیمه‌ی دوم قرن هجدهم به این سو تأثیر عمیقی بر خودفهمی (self-identification) ایرانیان داشته است. در نتیجه به این موضوع اشاره می‌شود که شرق‌شناسی چگونه بر تاریخ‌نگاری و درک ایرانیان از خود تأثیر گذاشته است.

### برخی نظریات ملی‌گرایی

مطالعه‌ی مفهوم ملی‌گرایی به فهم منازعات قومی‌ملی (ethnonational) و علل آن کمک می‌کند. از دید بندیکت اندرسون، ملت‌ها پروژه‌ی سیاسی خلق هویت هستند، که با هدف ایجاد یک ملت، دستیابی به یک هویت جمعی یکدست، و نیز بسیج افراد درون یک سرزمین مشخص به کار گرفته می‌شوند. چارلز تیلی نیز این ملی‌گرایی را ملی‌گرایی دولت‌محور یا ملی‌گرایی دولت‌ساز می‌نامد که دولت را قادر می‌سازد از ملی‌گرایی به عنوان ابزاری برای تحکیم سلطه‌اش بر جامعه استفاده کند. بر اساس نظر آنتونی اسمیت، دولت هستی‌ای سرزمینی است با حوزه‌ی اختیارات و صلاحیت قانونی، که اگر چه قدرتی مطلق (sovereign) به شمار می‌رود، اما شدیداً کرانمند (bounded) نیز هست؛ و این معنای کرانمندی، داشتن حد و مرز، شمول و طرد، برای تعریف جامعه‌ی شهروندان اهمیتی حیاتی است. اسمیت سرزمین/قلمروی تاریخی، جامعه‌ی حقوقی-سیاسی، برابری میان شهروندان، فرهنگ مشترک، و ایدئولوژی مشترک را مهم‌ترین مولفه‌های ملت مدرن برمی‌شمرد. به طور مشابه، ارنست گلنر بیان می‌کند که ملی‌گرایی نظریه‌ای درباره‌ی مشروعیت سیاسی است و مستلزم آن است که مرزهای قومی و مرزهای سیاسی در تضاد با یکدیگر نباشند، و به طور خاص، مرزهای قومی درون یک دولت معین نباید صاحبان قدرت را از دیگر اعضای جامعه جدا سازد.

گلنر استدلال می‌کند که ملی‌گرایی، رسیدن ملت‌ها به خودآگاهی نیست، بلکه ملت‌ها را در جایی که وجود ندارند، جعل می‌کنند. در جایی دیگر او تأکید می‌کند که ملی‌گرایی اصلی سیاسی است مبنی بر این که شباهت فرهنگی پایه‌ی پیوند اجتماعی است. بنابراین، ملت، موهومی<sup>1</sup> است، یعنی به واسطه‌ی فرآیندهای تاریخی و سیاسی ابداع و به طور اجتماعی برساخته می‌شود. هویت سیاسی به کار گرفته می‌شود تا افراد را بر پایه‌ی احساس هویت مشترک درون یک هستی سرزمینی مشخص با هم ادغام کند. از دید هانس کوهن ملی‌گرایی حالتی ذهنی است – کنشی آگاهانه – از همین رو ملی‌گرایی پدیده‌ای طبیعی یا محصول قوانین ابدی و طبیعی نیست بلکه نتیجه‌ی رشد عوامل اجتماعی و فکری در دوره‌ی معینی از تاریخ است. بنابراین، نخبگان، رسانه، انتشارات، قانون، مقررات، و نظام آموزشی همه در نفی ملت‌های دیگر و تکریم خود نقش اساسی در ترویج ملی‌گرایی دارند. ادوارد سعید نیز عنوان می‌کند که جوامع هویت‌های‌شان را به واسطه سازوکارهای تضاد و تقابل با دیگران کسب می‌کنند. از دید او یکی از اصلی‌ترین مولفه‌های هویت ملی، تکنیک تمایزگذاری/مرزبندی/جداسازی بین ما و آن‌ها است.

ریچارد کاتم شرح می‌دهد که ملی‌گرایی نیازمند یک قلمروی مشخص، یک سنت تاریخی و فرهنگی مشترک و متمایز، زبانی مشترک، مذهبی مشترک، و باور به همگنی نژادی است. او می‌افزاید که با این حال برخی نمونه‌های ملی‌گرایی ممکن است بدون بسیاری از این فاکتورها نیز وجود داشته باشند. اما هر چه تعداد بیشتری از این عوامل وجود داشته باشند، احساس ملی‌گرایی قدرتمندتر خواهد بود.

چارلز تیلی استدلال می‌کند که هویت ملی در طی فرآیند دولت‌سازی بر دو ایده‌ی کلیدی تأکید می‌کند: نخست اینکه افراد به صورت تاریخی به وسیله‌ی ملت، برساخته شده، پیوند داده شده و متجانس شده‌اند؛ و دوم اینکه رابطه‌ی بین کشور و ملت، خود نمود یگانگی ملت است. از دید تیلی کشورها ممکن است در این فرآیند، گروه‌های قومی درون مرزهای ملی را طرد کنند و آن‌ها را زیر سلطه‌ی خود قرار دهند. ایران، به عنوان کشوری چندفرهنگی، چندزبانه، چندمذهبی، و چندقومیتی، در فرآیند دولت‌سازی

<sup>1</sup> imaginary

خود به بازآفرینی ایدئولوژیک نیازمند است. ملی‌گرایی ایرانی مفهوم یکدستی نیست. برعکس، ملی‌گرایی ایرانی بسیار پیچیده است؛ برداشت‌ها از آن گوناگون است، و اغلب به وسیله‌ی ایدئولوژی‌های دولت ایران تعریف و بازتعریف می‌شود.

اندرسون در کتابش، *جوامع تصویری/موهومی استدلال می‌کند* که ملت یک جامعه‌ی سیاسی متصور/موهومی (imagined) است. او افزون بر این می‌گوید که جوامع به طور اجتماعی برساخته می‌شوند و توضیح می‌دهد که ملت به عنوان یک برساخت اجتماعی، چیزی موهومی است زیرا اعضای یک ملت، حتی در کوچک‌ترین ملت، نیز هیچ‌گاه اکثر عضوهای دیگر یا همان به اصطلاح هم‌وطن‌ها را نخواهند شناخت، هیچ‌گاه آن‌ها را ملاقات نخواهند کرد، یا حتا هیچ‌گاه چیزی از آن‌ها نخواهند شنید، با این حال هر یک از اعضا در ذهن خودش تصویری از اشتراکش با دیگر اعضا دارد. ملت به واسطه‌ی فرآیندهای تاریخی و سیاسی ابداع شده است. در نتیجه در راستای وحدت‌بخشیدن به تنوع و تفاوت مندرج در واقعیت مردم، هویت سیاسی به عنوان مبنای تولید موهومی نوعی هویت مشترک درون یک هستی/موجودیت سرزمینی مشخص به کار گرفته می‌شود.

فرآیند گذار از هویت فردی به هویت جمعی، و سپس به هویت سیاسی، ضرورتاً اثرات عمیقی بر امنیت جامعه دارد. هویت فردی در واقع معطوف است به ترجمان اینکه فرد چه کسی است، چگونه خودش را تعریف می‌کند، و اینکه احساس تعلقش به گروهی خاص از کجا ریشه می‌گیرد. ترنر استدلال می‌کند که هویت افراد ثابت نیست بلکه گوناگون است و در و به واسطه‌ی فرآیندهای برهم‌کنش اجتماعی در راستای منافع خاص، دستکاری می‌شود. بنابراین، هویت، تغییرپذیر و منعطف است. باید در نظر داشت که ترکیب هویت جمعی و مفهوم منافع ملی، مبنایی را برای سیاست هویت به وجود می‌آورد.

### هویت ملی ایران

اما چرا هویت ایرانی، و فرایند ملت‌سازی در ایران اهمیت دارد؟ پرداختن به مفهوم ایران به عنوان ملتی موهومی، به ما کمک می‌کند تا شیوه‌ی برساختن و بازسازی هویت ملی را در راستای مقاصد سیاسی، هم در زمان شاهان پهلوی و هم در زمان انقلاب اسلامی، بفهمیم و بشناسیم. صادق زیباکلام در همین راستا استدلال می‌کند که ایرانیان خودشان را همیشه به عنوان منبع تمام چیزهای خوب و نماد تمام اعمال خوب توصیف می‌کنند در حالی که دشمنان‌شان نماد تمام چیزهای شیطانی و تاریک هستند.

هویت ملی ایران، شبیه دیگر کشورهای چندقومی، به طور تصنعی بوسیله‌ی تاریخدان و نخبگان ملی‌گرا تولید شده است. این مساله به ویژه اهمیت دارد زیرا هویت‌های چندگانه‌ی ایران بی‌نهایت متنوع هستند. در نتیجه‌ی این تنوع، ملی‌گرایی ایرانی نمی‌تواند به عنوان مفهومی یک‌شکل و یکدست فهمیده شود. البته می‌توان استدلال کرد که هیچ مفهومی و برداشتی از هویت ملی تماماً یکدست نیست، مفهوم هویت ملی ایرانی اما بی‌اندازه پیچیده است، و تحلیل آن مستلزم صبوری بسیار و گشودگی در پذیرش تضادهای درونی‌اش است. ایران، از آغاز فرآیند دولت‌ملت‌سازی‌اش، به سختی در تقلا بود است تا هویت ملی‌اش را به شیوه‌ای مناسب و رسا تعریف کند. مسائل اساسی پیچیده و محل اختلاف در تنگنای هویت چندگانه‌ی ایران را می‌توان اینگونه برشمرد: ایرانیان چگونه خودشان را تصور می‌کنند، چه چیزی هویت سیاسی ایران را به مناف ملی‌اش پیوند می‌زند، و اینکه این مساله چگونه در چارچوب امور ملی و بین‌المللی بازتاب می‌یابد؟

هویت‌های ملی درون مرزهای کشور برساخته می‌شوند. بنابراین، دولت اغلب ملی‌گرایی و مفاهیم مرتبط با آن را به شیوه‌ای به کار می‌گیرد تا بوسیله‌ی آن حاکمیت را به کنترل، تبدیل کند. پایداری سرزمینی و تکوین مرزها نقش مهمی در شکل‌گیری هویت ملی ایران بازی می‌کنند. ملی‌گرایی و هویت ملی عباراتی هستند که به تازگی تعریف شده‌اند و به فرهنگ سیاسی ایران راه یافته‌اند. در واقع، تعیین و تحدید مرزهای ایران پدیده‌ی جدیدی است که از اوایل قرن بیستم وارد ایران شده است. تا پیش از آن، ملی‌گرایی ایرانی و مرزهای ایران اساساً متغیر بوده‌اند. از نظر تاریخی، دودمان صفوی تلاش کرد تا نوعی وحدت سیاسی را از طریق متمرکزسازی و نهادینه‌سازی شیعه‌گرایی برای تأسیس هویتی متمایز از هویت کشورهای همسایه، به ویژه ترکان عثمانی و اعراب رواج دهد. شیعه‌گرایی به عنوان نیروی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت مرکزی نیز به کار می‌رفت.

پیدایش مرزهای ملی و شکل‌گیری حکومت‌های مرکزی قدرتمندتر در قرن بیستم، احساس مشترک جدیدی را از هویت سرزمینی برای ایرانیان ایجاد کرد. با این حال، گروه‌های قومی متمایز با زبان‌ها و فرهنگ‌های و ویژگی‌های جغرافیایی متفاوت، از چنین پروژه‌های ملی‌گرایانه‌ای استقبال نکردند و در مقابل ادغام در ایرانی یکدست و یکپارچه مقاومت کردند. در نتیجه رابطه‌ی سیاسی-شان با تهران محدود و گاهی خصمانه بود. بسیاری از حاکمان قومی محلی در مناطقشان خودمختاری داشتند، ارتش مستقلی برای خود داشتند، و حتی تا مرحله‌ی بستن پیمان با کشورهای خارجی پیش رفتند.

با این حال، روند جدید شکل‌گیری و تعیین مرزهای ایران، مفهوم سرزمین/قلمرو را به عنوان منشأ اصلی هویت ملی ایرانی، در معرض دید قرار داد و برجسته کرد. به عبارتی دیگر، حالا زمین و مرزها اصلی‌ترین و تنها معیارهای ملیت ایرانی شدند. مردمانی از گروه‌های نژادی گوناگون برای نخستین بار خود را درون یک کشور متمرکز مستقل می‌یافتند. در هر حال، این هویت ملی مبتنی بر سرزمین، منحصراً بر اساس هویت فارسی بنا شده بود. زیرا فارس‌ها به گروه قومی غالب تبدیل شده و توانسته بودند فرهنگ خود را بر دیگر زیرگروه‌های درون کشور ایران تحمیل کنند. متعاقباً، تهران، به این باور رسیده بود که تنها راه برای حفظ بقا و تمامیت سرزمینی کشور اتخاذ سیاست‌های مرکزگرایانه و همگون‌سازی/جذب است.

### ملی‌گرایی قوم‌گرا از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی

مسئله‌ی ملی‌گرایی قومی یا ناسیونالیسم قوم‌گرا (ethnonationalism) فقط پس از انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۵ بود که پدیدار شد. این انقلاب دو وجه کلیدی داشت: روندهای ملی و روندهای دموکراتیک. نقش گروه‌های قومی، به ویژه آذری‌ها، بختیاری‌ها، و ارمنی‌ها، در تضمین موفقیت این انقلاب انکارناپذیر است. با این حال، اصطلاح ملی طوری تفسیر می‌شد که بیشتر بر فارس‌بودن (Persianness) دلالت داشت تا ایرانی‌بودن (Iranianness). جناح‌های دموکراتیک انقلاب مشروطه، به واسطه‌ی تاثیرگذاری آذری‌ها، بند مرتبط با انجمن‌های ایالتی و ولایتی (شوراهای محلی و استانی) را در قانون اساسی گنجانده‌اند. اما این وجه انقلاب هرگز عملی نشد. برعکس، رضا شاه، سیاست مرکزگرایی را اتخاذ کرد و ملی را دال بر دارابودن ملیت فارسی تعریف کرد.

این فرآیندهای دولت‌سازی مستلزم دلیل‌تراشی تاریخی و ایدئولوژیک است. از همین رو شرق‌شناسی به کار گرفته شد، و تأثیر عمیقی بر هویت ملی ایران گذاشت. ادوارد سعید، شرق‌شناسی را دیسپلینی شدیداً نظام‌مند تعریف می‌کند که فرهنگ غربی به اتکای آن توانست در دوران پسا‌روشنگری، شرق را به طور سیاسی، اجتماعی، نظامی، ایدئولوژیک، علمی و در اذهان مدیریت و حتا تولید کند. در مجموع، شرق‌شناسی بیانگر این بود که غرب چگونه شرق «اش» را درک می‌کند. در توضیح اینکه شرق‌شناسی چگونه در طول نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم بر ذهنیت ایرانی اثر گذاشته است، ژوان کول استدلال می‌کند که مدل فکری ملی‌گرایی اروپایی تأثیر قدرتمندی بر روشنفکران و مقامات قاجار داشت، بسیاری از آن‌ها در خارج از کشور زندگی کرده بودند، بر برخی زبان‌های اروپایی تسلط داشتند، و یا تحت تأثیر ترجمه‌ی آثار اروپایی بودند. این متفکران، از آغاز دهه‌ی ۱۸۵۰، در زمره‌ی نخستین افرادی بودند که مفهوم ملت ایرانی را در ذهن‌ها مجسم کردند.

تاریخ‌دانان غیرمتخصصی همچون احمد کسروی و عبدالحسین زرین‌کوب، آریایی‌گرایی را منبعی برای برساختن هویت ملی مد نظرشان می‌دانند. به خاطر فقدان دانش و تحلیل‌های انتقادی اندک، رویکردشان به برساختن هویت ملی عمیقن شووینیستی شد. این بازسازی گذشته همزمان بود با ظهور حکومت‌های ملی‌گرا در ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۲۵. نخبگان سکولار، ملهم از احساس غرور ملی‌گرایانه، اسلام را منسوخ تلقی می‌کردند و رویکردی عرب‌ستیزانه را در ارتباط با هویت اختیار کردند. آن‌ها اسلام و اعراب را عاملان نابودی امپراطوری شکوهمند باستانی پارس می‌دانستند. نتیجه‌ی چنین فرآیندهایی ایجاد نوعی شووینیسم عمیق میان نخبگان و روشنفکران فارس بود. ملی‌گرایان ایرانی به دنبال احیای پارس و رونق مجدد شکوه آریایی بودند و در همین راستا ایده‌های اسلامی را رد و از برتری تمدن پارس پشتیبانی می‌کردند.

هویت ایرانی هرگز یکدست نبوده و همیشه بحث‌انگیز بوده است، خصوصاً در لحظات تاریخی، که شکاف‌های عمیق و رادیکالیسم را در خصوص هویت ملی آشکار می‌کند. اگر زمانی زبان فارسی ویژگی اصلی ایران مدرن بوده است، در زمانی دیگر، مشخصه اصلی شیعه‌گرایی بوده است.

تاریخ امپراطوری پارس به حدود ۲۵۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. مباهات فارس‌ها هم به تاریخ ایران و هم به فرهنگ فارسی نقش قدرتمند و همیشگی در گستراندن آگاهی ملی‌گرایانه در میان بخش عمده‌ی ایرانیان داشته است. از نظر رابرت گراهام، هویت ایرانی در گذشته‌ای پرآوازه و غروری ژرف ریشه دارد. شاعران برجسته‌ی ایرانی نظیر، جلال‌الدین رومی، سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، ابوالقاسم فردوسی، و نظامی گنجوی، ملی‌گرایی پارس را القاء می‌کنند و نقش آن‌ها همانند نقشی است که شکسپیر، شیلر، گوته و دانته در واقعیت‌یابی ملی‌گرایی در اروپا ایفا کردند. یک حس قدرتمندِ هویت و غرورِ منبعث از این پیوستگی فرهنگی، حال ایران را به گذشته‌اش پیوند می‌زند.

ایران خودش را همچون دولت‌ملتی ترسیم می‌کند که به لحاظ قلمرویی از نوعی رضایت‌مندی برخوردار است (territorially satisfied). مانند بسیاری دیگر از دولت‌ملتها، تکانه‌ی آغازین ملی‌گرایی در ایران با حس میهن‌پرستی و اندوه ناشی از ازدست‌دادن سرزمین و گذشته‌ی شکوهمندش، شروع شد. رضایت‌مندی سرزمینی پیش‌گفته، بسیاری از عناصر بااهمیت هویت سرزمینی ایران را از بحث خارج کرده است. بنابراین، ملی‌گرایی ایران از نظر احتشامی، برای نسل‌ها با مسئله‌ی تضمین تمامیت سرزمینی/ارضی ایران درهم تنیده شده است. و این، مهم‌ترین مأموریت دولت در ایران را تعیین کرده است: دفاع از سرزمین/قلمروی ایران.

### انقلاب اسلامی و هویت ملی

انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، با دیدگاه‌های اسلامی و فراملی/انترناسیونالیستش (internationalist)، این صورت‌بندی ملی‌گرایانه را عمیقاً دستخوش تغییر کرد. با این حال با تهاجم عراق به ایران در سال ۱۹۸۰، سرزمین ایران بار دیگر مقدس اعلام می‌شود، و ایدئولوژی شیعی و اصطلاحاتی مانند شهادت و فداکاری به کار بسته می‌شوند تا منبع الهام هویت اسلامی-ملی ایران باشد. با این همه باید یادآور شد که این جنگ نخستین جنگ مدرنی بود که در آن ایران سرزمین از دست نداد.

در مجموع، انقلاب اسلامی، گسستی را در تمامی ابعاد اجتماعی و فرهنگی هویت ایران ایجاد کرد اما نه در چارچوب فهم قلمرویی/سرزمینی ایران از خودش. به این معنا، شیعه‌گرایی سیاسی به معنای دقیق کلمه در ضدیت با [مفهوم ملت] ایران نبود؛ بلکه به سازوکاری برای تایید آن تبدیل می‌شود. اراده برای دفاع از ادعای سرزمینی ایران (مشابه با سیاست‌های محمد رضا پهلوی) بر جزایر تنب و ابوموسی، و استمرار استراتژی‌هایی مانند برنامه‌ی هسته‌ای، نشانگر این است که تهران همچنان همان سیاست‌های امنیت ملی پیش از سال ۱۹۷۹ را پیش می‌برد.

ایران، در طول جنگ، وارد سرزمین عراق شد، اما این تصرف تاکتیکی بر اساس ادعاهای سرزمینی توسعه‌طلبانه نبود. از سوی دیگر، عراق مدعی مالکیت بر بخش‌هایی از سرزمین ایران مانند استان خوزستان بود و در واقع، زمانی‌که عراق در سال ۱۹۸۰ به ایران تجاوز کرد، صدام حسین به دنبال آن بود تا با کارت قومی بازی کند. رهبر عراق خودش را منجی عرب‌های خوزستان توصیف می‌کرد. لفاظی‌اش اما نتیجه‌ی معکوس داد. به جای این‌که ایران را تجزیه کند، آن را متحد ساخت. آنچه به همین اندازه مهم است این است که شعارهای جنگ جنگ تا پیروزی و راه بیت‌المقدس از کربلا می‌گذرد همچون شعارهای ایدئولوژیکِ زمان جنگ فهمیده می‌شدند تا ادعاهای توسعه‌طلبانه‌ی معطوف به فتح سرزمین‌های جدید.

در هر صورت، تهران همچنان درباره‌ی مرزهایش در مناطق بلوچستان و کردستان نگرانی‌هایی دارد، و این ترس‌ها با مسائل مرزی عام‌تری مانند قاچاق دارو و سلاح، و فقدان اعمال قانون کافی تلاقی می‌کنند. از نظر تهدیدِ ثبات کشور، فقدان کنترل بر فعالیت‌های مجرمانه در این مناطق، مسائل بیشتری را به تجزیه‌طلبی قومی می‌افزاید.

## دوگانگی ایرانیّت و اسلامیت

صورت‌بندی یک هویت ملی استوار، قانع‌کننده و یکدست، و تقلای ایرانیان و نخبگان سیاسی ایران برای ایجاد یک احساس مشترک یکدست از هویت ملی، دلمشغولی اساسی در تمام تاریخ معاصر ایران بوده است. در قرن گذشته، ایرانیان با تنوعی از رویدادها مواجه بوده‌اند که مستلزم شکل‌دهی و بازشکل‌دهی هویت‌شان با بهره‌گیری از منابع چندبعدی به منظور بساختن یک هویت ملی بود. این هویت تلاش می‌کند تا موقتاً بین دوگانگی افراطی، واگرا، و بحث‌انگیز رویکردهای اسلام‌گرا و ملی‌گرا، پیش‌اسلامی و پس‌اسلامی، و رویکردهای حامی غرب و رویکردهای ضدامپریالیستی، پل بزند. از نظر مالونی، این سه جزء هویت ایرانی، یعنی ملی‌گرایی، اسلام‌گرایی، و امپریالیسم‌ستیزی، در طول تاریخ مدرنش، اغلب در پیوند با هم و به همان اندازه در رقابت با هم، وجود داشته‌اند. در واقع، تاریخ مدرن ایران روندهای یکنواخت و نیز بی‌ثباتی را در افزایش مغایرت‌ها بین این دو ایدئولوژی از سر گذرانده است. به طور خلاصه اینکه در ایران، ملی‌گرایی به شووینیسیم و مذهب به تعصب مبدل شده است. نتیجه‌ی این منازعات دیرینه بین دو منبع متضاد هویت ملی ایران مسلماً ایجاد نوعی بحران هویت است. سردرگمی ایران درباره‌ی هویت ملی در این معنا به این خاطر است که ایرانیان از دو منبع متفاوت یعنی شاهان و امامان تغذیه می‌کنند. به این ترتیب این پرسش ایجاد می‌شود که آیا اساسن امکان دارد که بتوان همزمان یک فارس، عضوی از یک گروه قومی/مذهبی، یک مسلمان، یک ایرانی ملی‌گرا، و فردی مدرن بود؟

بی‌تردید ایران، در طول قرن گذشته، مجموعه تغییرات اجتماعی سیاسی سریعی را تجربه کرده است. دو انقلاب، افول دو سلسله‌ی پادشاه، تبعید چندین شاه، یک کودتای نظامی، چندین بسیج مردمی، اقدام به نابودکردن مجلس ملی، دوره‌های طولانی تحریم‌های بین‌المللی، و تجاوزات و مداخلات خارجی، همگی هویت ملی کشور را پریشان و پیچیده کرده است. انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، نیز سردرگمی بیشتری را به این مسئله‌ی اساسی که ایرانیان چه کسانی هستند، افزوده است. ساختار هویت ملی در ایران عمیقاً بر پایه‌ی احساسات دیگری‌ستیز و کلیشه‌سازی منفی از ملت‌های همسایه بنا شده است. این به ویژه از آن جهت مهم است که بسیاری از گروه‌های قومی ایران چندملیتی‌اند و دارای هویت مشترکی با این ملت‌های همسایه هستند. تهران این روزها گرایش دارد تا موضعی ضدامپریالیستی اتخاذ کند تا وحدت ملی‌اش را به وسیله‌ی تشدید تهدیدهای واقعی پیش‌رویش و رساندن آن‌ها به مرز فاجعه، تقویت کند. این روند در عین حال به انزوای رژیم اسلامی منتهی شده است.

### نتیجه‌گیری:

ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی، دو مولفه‌ی اصلی هویت ملی ایران – پیش و پس از انقلاب اسلامی – عواملی کلیدی در تعریف هویت ملی ایران باقی می‌مانند. این نوشته بر دوپارگی بین ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی در ایران تمرکز داشت و کوشید امکان سازگاری بین این دو منبع هویت و نیز این مسئله را بررسی کند که آیا ایدئولوژی اسلامی می‌تواند با ملی‌گرایی منطبق شود یا نه. از همین رو به ریشه‌های تاریخی این دو ایدئولوژی در ایران اشاره و ویژگی‌های هر کدام بررسی شد. ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی مشروعیت ایدئولوژیک خود را در زمینه‌های مفهومی متضادی بنا می‌کنند. ملی‌گرایی ایدئولوژی‌ای است که هویت افراد مشخصی را درون یک سرزمین معین ذیل یک هستی سیاسی مفروض به رسمیت می‌شناسد. اسلام‌گرایی اما از دکتترین/مت حمایت می‌کند، برداشتی که با تأکید بر یگانگی و برادری تمامی مسلمانان – صرف نظر از ملیت، جغرافیا، و وابستگی‌های سیاسی‌شان – در یک امت واحد، آن را مشخص فراملی یا انترناسیونال می‌کند.

در این نوشته به دوگانگی بین ایرانیّت و ماهیت اسلامی هویت ملی پرداخته شد. اشاره شد که همنشینی مذهب و باستانی‌گرایی تأثیری نهان بر خودفهمی ایرانیان داشته است. ملی‌گرایی در ایران بر پایه‌ی فارس‌گرایی به عنوان منبعی اصیل برای هویت ایرانی بنا شده است و نوعی میهن‌دوستی سرزمینی را به رسمیت می‌شناسد. تا پیش از انقلاب اسلامی، ملی‌گرایی ایرانی موضعی اسلام‌ستیز و

دیگریستیز اتخاذ کرده بود، که عمدتاً بر زبان فارسی، میراث فرهنگی زرتشتی، و تاریخ سلطنتی پارس و تمدنش به عنوان عقاید کلیدی هویت ایرانی، دلالت می‌کرد.

در این نوشته بر دوگانگی بین ملی‌گرایی و معمای اسلام‌گرایی در چارچوب برساختن هویت ملی تهران پس از سال ۱۹۷۹ تمرکز شد. در انتها باید گفت که رویارویی بین ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی حتا می‌تواند شکاف بین حکومت و مردم و سرخوردگی را عمیق‌تر کند، و این نیز متعاقباً بر سطح ناامنی جامعه تأثیر می‌گذارد. همچنین به تأثیر شرق‌شناسی بر ادراک ایرانیان از خود پرداخته شد. به تأثیر شرق‌شناسی بر جستجوی ایران برای خود اصیلش اشاره شد و نشان دادیم که هویت ملی ایرانی از میانه‌ی قرن هجدهم، عمیقاً سیاسی شده است و غالباً بوسیله‌ی نیروها و رژیم‌های سیاسی گوناگون دستکاری شده است. ترسیم و تبیین این مساله که تاریخ معاصر ایران چگونه هویت ایرانی را به پدیده‌ای عمیقاً سیاسی تبدیل کرده است راه را برای فهمی غنی‌تر از سیاست قوم‌گرایانه و تعارض‌های قومی در کشور هموار می‌کند.